



نیلوفران آبی (۱۷۵)

www.ketab.ir

شاعره: ماشاء صمدی

سرشناسه : صدیقی، ماشاء الله، ۱۳۴۳.
 عنوان و نام پدیدآور: نیلوفران آبی (۱۷۵) / شاعر ماشاء الله صدیقی.
 مشخصات نشر : کاشان، انتشارات سلمی نگین، ۱۳۹۶.
 مشخصات ظاهری : ۹۶ ص.
 شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۹۶۱۰۷-۲-۳
 وضعیت فهرست نویسی: فیا
 موضوع : شعر فارسی -- قرن ۱۴
 موضوع : Persian poetry -- 20th century
 موضوع : جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹ - ۱۳۶۷ -- شعر
 موضوع : Iran-Iraq War, 1980-1988--Poetry
 ده بندی : PIR ۸۳۳۱ / ۵۹۱۶ ن ۹۱۳۵۵
 رده بندی دیویی : ۸۱ / ۶۳
 شمار کتابخانه ملی : ۵۰۱۹۲۸۰



نیلوفران آبی (۱۷۵)

شاعر: ماشاء الله صدیقی
 ناشر: سلمی نگین
 نوبت چاپ: اول
 تاریخ انتشار: زمستان ۹۶
 شمارگان: ۱۰۰۰ جلد
 لیتوگرافی: کمیل
 تعداد صفحات: ۹۶ صفحه
 مدیر تولید: ماشاء الله صدیقی
 طرح جلد: سید محمد مهدی سیدی نیا

email: mashaallahseddighi@yahoo.com

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۶۱۰۷-۲-۳

آدرس انتشارات: استان اصفهان، کاشان، خیابان امیر کبیر، فرعی امام زاده قاسم (ع)،
کوچه الزهرا (س)

مرکز پخش: ۰۹۱۳۲۶۴۱۹۱۷

کلیه حقوق چاپ و نشر و طرح جلد برای مؤلف محفوظ است

قیمت ۸۰۰۰ تومان



فهرست مطالب



۷	تقدیم به
۹	مقدمه
۱۳	پیشگفتار
۱۹	نیلوفران آبی «۱۷۵»
۴۳	دست های بسته
۴۵	شب آینه ها
۴۹	شلمچه
۵۳	خانه ی سنگر
۵۹	بزم یاران
۶۳	جرعه نوشان ولا
۶۷	بنای بیستون



۷۱	ساغر می
۷۵	جام بلا
۸۱	عروج یاران
۸۳	قصد سفر
۸۵	افع حرم
۹۱	نهیید حججی
۹۳	کوی شق
۹۵	منابع
۹۶	آثار مؤلف

مقدمه



امروز چون کبوتری سوخته بال و شکسته دل، در هجران یاران با وفا بر شاخه حسرت نشستیم و نغمه فراغ سر می دهیم. یارانی که تفسیر آیه های عشق و محبت، اخلاق و ایمان، مهر و وفا بودند و سیمای فرشته گون و اخلاق کریمه آنها از آیات شهادت پرده اسرار بر می داشت.

آنان که فجر هیچ گاه چشمان شان را خانه نیافت و دیدگان شان هرگز به غیر او نظر نکرد. همیشه سرود عشق و وصل بر زبان جاری بود و او را در همه حال می خواندند. کوله باری از عشق بر پشت و طرحی از قهر به دست و شوری از وصل در سر داشتند و چنین می سرودند:

«گو برو سر از تنم شورش عشقش به جاست»

آنان که دیده را پر خون و سر خود را بر دار عشق یافتند. آنان که در زمزمه های شبانه و دعاهاى عاشقانه، گوهر اشک بر طبق گونه نهاده بودند و با چهره ای که بیانگر عشق و ایصال بود به درگاه معشوق هدیه می کردند. آنان که در ظلمت شب چون شمع در هجر یاران خود قطره قطره گریستند و

آنقدر آسمان دامنِ فراق را از ستاره اشک پر کردند تا خود نیز صبح هنگام جام وصل نوشیدند و به خیلِ واصلانِ کوی لیلای حقیقت پیوستند. کوی لیلایی که اولین فدایی آن شُمیه مادرِ عمار یاسر بود و مردانِ بزرگی نیز در آن راه سر باختند. بچه‌های عاشق چه زیبا بودند! زیباتر از آن عبادت شان بود و زیاتر از عبادت خلوص شان و عالی‌تر از خلوص وصال‌شان بود. آنان که بودند، و چه بودند؟ فرشته‌ای در قالب انسان یا انسانی در قالب فرشته؟ آنان که خلوت سب را می‌خواندند تا در سایه تاریکی آن راه‌سرای معشوق به پیش گیرند، او در خلوت وصل بیابند. سفره دل بگشایند و از جدائی‌ها شکوه کنند. آنان که با شادان همیشه جاوید عقد اخوت بستند و پیمان دوستی ریختند. شاهدانی که به با آموختند که ما گنج سعادت را در ورد سحری یافته‌ایم! عاشقانی که به قفس شب پرده ظلمت خود را بر همه جا می‌گسترده‌اند و خاموش از میان خفته‌گان بر می‌خواستند در گودالی که از قبل همانند قبر آماده کرده بودند، به به بر خاک می‌ساییدند و اشک می‌ریختند. یا در کنار رودخانه‌ای که عکس ماه بر نیلایی آن افزوده بود، می‌نشستند. و با ستارگان شب و یا جلوه ماه و یا امواج آرام کارون در زیر نور سرد ماه سخن می‌گفتند. زمزمه‌های عاشقانه و عارفانه‌ای که همیشه از لابه لای نخل‌ها به گوش خواهد رسید. زمزمه‌هایی که با اشک همراه بود. اشک‌هایی که چون بحری، کشتی عشق و ایصال به مطلوب را در راه رسیدن به معشوق همراهی می‌کردند.

آری برادر! امروز که از گذشته‌ها فقط نقشی در ذهن ما مانده است،

خاطره‌ی هزاران مرد راه در صحنه نبرد و کبوتر حريم معشوق در سرزمین بال و اندیشه ما نقش بسته است. چگونه فراموش شان کنیم و حال آن که در اعماق وجود ما بذر محبت پاشیده‌اند: با شراب دوستی و وفا آبیاری‌اش کردند و زندگی، عزت و اقتدار ما را با خون خود ضمانت کردند.

اما آنان چرا و چگونه رفتند؟ ما چرا و برای چه ماندیم؟ حالا چه باید کرد؟ اسلام در خنی به بلندای شجره ایمان است که در سرزمین پاک و بی‌آلایش و خدایی حان ریشه گسترده است و بر همه سرزمین دل سایه افکنده و محتاج به کون و خون پاکان مسیر طریقت است. اگر پیشانی نورانی رسول خدا ﷺ شکسته می‌شد، و فرق مولای مظلومان شکافته نمی‌شد و بازوی زهرآلود چون دُمْلُج سار نمی‌گشت و از گلوی حسن علیه السلام لخته‌های خون خارج نمی‌شد و حنجر حسین علیه السلام بریده نمی‌شد، نهال دین در همان روزهای نخستین به چوبه‌ای خشک و بی‌ساخت و بر تبدیل می‌گشت و آتش کفر و الحاد او را خاکستر می‌کرد. این روند تا نقطه‌ای صورت ادامه خواهد داشت. یعنی اگر روزی چشمه سار خون از حرکت بدارد، استند آن روز است که آتش کفر، درخت ایمان را تا اعماق ریشه خواهد سرراند. پس این چشمه سار باید به بحری بیکران متصل باشد تا امت اسلامی میوه ظفر و پیرایه را از آن تناول کنند. لازمه‌ی این تداوم وجود قطب‌های مخالف است باید قایل باشد تا خون هابیل بریزد. یزید باشد تا خون حسین علیه السلام ریخته شود. صدام باشد تا خون یاران خمینی علیه السلام بر زمین نقش بندد.

بنابر این آنان رفتند تا قطره‌ای بر دریای خون یاران از پیش رفته

بیافزایند. ما نمانده ایم تا با خون آنان که نقش خلیفه الهی داشتند مرکبی بسازیم و خواسته های نفسانی خود را دنبال کنیم. ما نمانده ایم تا قصه گوی شب یلدای زمستانی باشیم و دفتر خاطرات بسازیم. ما مانده ایم تا پیام خون های ریخته شده را بر صفحات تاریخ نقش بندیم تا آینده گان بر هر صفحه ای از کتاب تاریخ شهیدی را مجسم ببینند که با آن ها با زبان عشق به خون ها سخن می گوید. ما مانده ایم تا رسالت موعود از شهیدان را تا روز وعده و وعید - فدا کنیم و چنان عمل کنیم که آنان عمل کردند. چنان بیاندیشیم که آنان اندیشیدند. راهشان پر رهرو و یادشان گرامی باد!